

سیر تحول عشق در شعر فارسی؛ (با تکیه بر منظومه‌های ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و داستان وکیل صدر جهان از مثنوی)

عفت فارغ، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند
(Effat.Fareq@yahoo.com)

چکیده

یکی از انواع ادبی معروف و گسترده در زبان فارسی، ادبیات غنایی است. در ادبیات فارسی در کنار قالب غزل، برای بیان مضامین غنایی و عاشقانه، استفاده از مثنوی‌های عاشقانه نیز رواج دارد. پژوهش حاضر کوششی است در راستای بررسی سیر تحول عشق در ادبیات فارسی براساس مثنوی‌های عاشقانه از جمله ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و داستان وکیل صدر جهان از مثنوی. عشق ودیعه‌ای الهی است که در وجود انسان نهاده شده و با ذات و فطرت وی عجین شده و انسان پیوسته به دنبال معبود و معشوق حقیقی بوده است. ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، از نخستین داستان‌های عاشقانه‌ی ادب فارسی در قالب مثنوی است که عشق در آن جنبه‌ای کاملاً جسمانی دارد، این جنبه‌ی جسمانی در مثنوی عاشقانه‌ی خسرو و شیرین با عفت و پاکی همراه می‌شود و در لیلی و مجنون نظامی که از نمونه‌های برجسته‌ی عشق عذری و پاک، عشق عقیفانه به عنوان حد اعلای عشق انسانی، به حساب می‌آید، سرآغازی است برای شیوه‌ی جدیدی از دلبستگی که موجب تزکیه‌ی روح عاشق و به تبع آن تأثیرپذیری متون صوفیه از متون عاشقانه می‌شود. سرانجام این عشق در مثنوی که تک‌تک ابیات آن از عشق سخن می‌گوید، عشقی که در نهایت به خدا می‌رسد و به‌خصوص در داستان وکیل صدر جهان و عاشق بخارایی جنبه‌ای کاملاً عرفانی و آسمانی می‌یابد.

واژگان کلیدی: عشق، ویس و رامین، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، داستان وکیل صدر جهان

مقدمه

موضوع عشق بی‌شک از طبیعی‌ترین و فطری‌ترین نیازهای بشری است که اگر آن را نادیده پنداریم در حقیقت بخش مهمی از هویت انسان را نادیده انگاشته‌ایم. دوست‌داشتن زمانی که به بالاترین مرتبه‌ی خود می‌رسد عشق است، عرفا عشق را مختص به ذات باری تعالی می‌دانند و هر موجود دیگری جز او را شایسته‌ی این عشق نمی‌دانند و بر این عقیده‌اند که چون آفرینش مظهر جمال و تجلی حق است، عشق به آن‌ها نیز می‌تواند ما را به عشق حقیقی رهنمون سازد چرا که هر چه در عالم وجود دارد آفریده‌ی اوست و اصولاً چیزی جدا از او وجودی از خود ندارد. اهل نظر و عرفان راز آفرینش و سرّ وجود را در کلمه‌ی عشق خلاصه می‌کنند و عشق را مبنای آفرینش و وجود می‌دانند. درواقع عشق یکی از عالی‌ترین و مهم‌ترین احوال عارف و از مهم‌ترین مبانی و اصول تصوف است (غنی، ۱۳۷۴: ۳۲۵). یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان، دست‌یابی به کمالات انسانی و در نتیجه رسیدن به کمال نهایی است و همه‌ی تلاش انسان برای رسیدن به این نقطه‌ی اوج است و زمانی نیاز انسان خاموش می‌شود که این وصال تحقق یابد و لذا اگر انسان دریابد کسی یا چیزی نیاز کمال‌طلبی‌اش را ارضا می‌کند بدان عشق می‌ورزد. از این رو عشق حالتی است که در دل یک موجود ذی‌شعور نسبت به چیزی که با وجود و تمایلات و نیازهایش تناسب دارد پدید می‌آید.

محبت طبیعی از نوع عشق مجنون به لیلی و ارتباط آن با محبت الهی خود یکی از مسائل پیچیده و در عین حال مهم در تصوف است. عرفا به حکم «المجاز قنطره الحقیقه» برای اثبات فواید عشق حقیقی و تأثیرش در کمال ابتدا از عشق مجازی و تأثیر آن در نفوس انسانی بحث می‌کنند، به ویژه که عشق مجازی زمینه ساز جهاد با نفس است و آنچه از جهاد با نفس حاصل می‌شود، کمال و فنای فی‌الله، مقصد مطلوب نهایی عرفاست.

در عرفان عشق عذری معنایی متعالی گرفت و در خدمت به کمال رساندن انسان با عبور دادن وی از عشق مجازی به عشق الهی درآمد (ستاری، ۱۳۸۵: ۵۱۴). عشق عذری با مرگ به بن‌بست می‌رسید اما عشق عرفانی راه وسیع‌تری می‌یافت چرا که به ملکوت متصل می‌شد. عرفا برای عشق انسانی مختوم به عشق حقیقی فایده‌ها برشمردند و از فضایل آن سخن گفتند و حتی عشق را فضیلت دانستند.

نگارندگان در این پژوهش برآنند تا پس از پرداختن به منظومه‌های عاشقانه‌ی ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی و همچنین داستان وکیل صدر جهان از مثنوی و بحث و بررسی پیرامون آن‌ها، به شیوه‌ی تحلیل محتوا، سیر تحول عشق را در شعر فارسی برای خوانندگان ترسیم نمایند. ذکر این نکته لازم است که درباره‌ی این منظومه‌ها، تحقیق‌های فراوانی با موضوع‌های مختلف انجام شده است از جمله مقاله‌های جلوه‌ی حبّ عذری در منظومه‌ی لیلی و مجنون نظامی از رضا مصطفوی سبزواری و الهام روستایی راد، بررسی روان‌شناختی سه منظومه غنایی فارسی (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و ویس و رامین) از ابراهیم اقبالی و حسین قمری گیوی، نقد تحلیلی - تطبیقی منظومه‌ی «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» نظامی گنجوی از دکتر فضل‌الله رضایی اردانی، تحلیل شخصیت و شخصیت‌پردازی نظامی در دو منظومه‌ی «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» از صدرا قائدعلی و ... اما تحقیقی درباره‌ی سیر تحول عشق در شعر فارسی با تکیه بر این منظومه‌ها به صورتی که مدنظر نگارندگان بود، یافت نشد.

بحث و بررسی

عشق

محبت یا عشق مفهومی کلی است که در نسبت میان مخلوقات با یکدیگر به کار برده می‌شود و هم در نسبت خلق با حق تعالی. محب و محبوب می‌توانند موجودات مختلف باشند مثلاً هر دو می‌توانند حیوان باشند مانند محبتی که یک حیوانی نسبت به بچه‌ی خود دارد و یا می‌توانند انسان باشند. در قرآن خداوند از محبت خود نسبت به بندگانش و محبت خواص بندگانش نسبت به خود یاد کرده است، چنان‌که می‌فرماید: «یحبههم و یحبونه» (مائده: ۵۴).

عشق و دوست داشتن را از آغاز در ضمیر هر انسانی به ودیعت نهاده‌اند. به گونه‌ای که خلقت انسان نیز بر عشق بنا شده است و دوست داشتن از حالات جدایی‌ناپذیر روح انسان سالم است. نظامی در داستان خسرو و شیرین در قسمت «سخنی چند در عشق» به وجود عشق در اجزای کائنات اشاره کرده است و عشق را در اجزای عالم ساری و جاری و هستی خویش را وابسته به عشق دانسته است:

مراکز عشق به ناید شعاری مبادا تا زیم جز عشق کاری

فلک جز عشق محرابی ندارد جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد

(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۳)

شاید نظامی نخستین شاعری باشد که عشق را این‌گونه در شعر فارسی بیان کرده باشد. وی در گفت‌وگوی مجنون و ابن‌اسلام عشق را خلاصه‌ی وجود خود به شمار می‌آورد و خود را در برابر یار فانی می‌داند. در مناجات مجنون هنگام زیارت خانه‌ی خدا نیز او از خدا می‌خواهد که به غایت عشق برسد تا به این وسیله کاملاً در وجود لیلی محو شود که یادآور فنای عاشق و وحدت عاشق و معشوق است (نظامی، ۱۳۷۹: ۸۰).

عشق را می‌توان به دو نوع عشق مجازی (زمینی) و عشق حقیقی (عرفانی و آسمانی) تقسیم کرد و عشق عذری را حدواسط این دو نوع به حساب آورد. عشق عذری یا عشق پاک منسوب به قبیله بنی‌العذره بود که عشق را با هوس -

های مادی آلوده نمی‌کردند. قبیله‌ی بنی‌العذره از قبایل جنوب عربستان بودند که در این عشق شهرت جاودانه‌ای یافته‌اند (کراچوسفکی، ۱۳۶۸: ۱۳۹). عشقی که در وجود عاشق و معشوق تجسم می‌یافت، عشقی دوطرفه و توأم با عفت بود و همواره عشقشان به فراق و ناکامی می‌انجامید (احمدنژاد، ۱۳۶۹: ۳۴). شهادت و جان باختن در راه عشق مضمونی رایج در این عشق است که گویا شاعران از این حدیث پیامبر (ص): «مَنْ عَشِقَ فَعَفَّ وَ كُنْمَ ثَمَّ مَاتَ مَاتَ شَهِيدًا» الهام گرفته‌اند. در نظر قبیله‌ی بنی‌عذره مردن از عشق، مرگی شیرین و دوست‌داشتنی است (مدی، ۱۳۷۱: ۱۵۲). به طور کلی در تعریف عشق عذری باید گفت: «عشق عذری، عشقی جسمانی است که چون به وصال نمی‌کشد، می‌کشد و حدیث عشق مربوط به عشق پاکی است که عاشق را به مرتبه‌ی شهادت می‌رساند» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۳۵). مهم‌ترین ویژگی‌های عشق عذری را می‌توان زمینی و انسانی بودن عشق، پاکدامنی در عشق، جدایی و مرگ در راه عشق دانست.

روش عذریان به روش پارسایان نزدیک است زیرا آنان راهی یافتند که در آن بین زهد و توقعات احساس خود، سازگاری ایجاد می‌شود. در واقع آنان در عشق پاکشان از دل و دینشان پیروی می‌کنند. آنان خود را تسلیم عشق می‌کنند چراکه آن را اراده‌ی خداوند می‌دانند و به امید پاداش رنج‌های آن را با دل و جان می‌پذیرند و خود را جهادگرانی قهرمان می‌بینند و این جهاد را با چیزی عوض نمی‌کنند. این‌که شاعران عذری همه‌ی امیدهای خود را به سرای آخرت می‌بندند حاکی از روحی دینی است که در آنان نفوذ کرده است و از امید آنان به این‌که روز قیامت با معشوقشان محشور شوند و در زندگی پس از مرگ با او میوه‌ی عشق بچینند، خبر می‌دهد (غنیمی هلال، ۱۳۹۲: ۲۱).

بنابراین عشق صوفیانه جز عشقی عذری که بر اثر عوامل دینی و فلسفی تحول یافته است، نیست و هر دو تحت نفوذ تأثیر دین و متون آن پس از تأویل هستند و از عقیده سرچشمه می‌گیرند و در هر دو بعد جسمی نادیده گرفته نمی‌شود، زیرا عشق صوفیانه راهی به خداوند از طریق تأمل در زیبایی جسمانی است. (غنیمی هلال، ۱۳۹۲: ۲۲).

ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی

ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (قرن پنجم) منظومه‌ای است عاشقانه در قالب مثنوی که به بیان و شرح دلدادگی‌های ویس و رامین پرداخته است. این منظومه از جهت لفظ و بیان، ساده و شیوا و روان است. در این منظومه، شاه موبد با زنی به نام شهر و پیمان می‌بندد که اگر دختری زاد او را به زنی به موبد بدهد، چندی بعد شهر و صاحب دختری می‌شود و نام وی را ویس می‌نهد، پس از رسیدن دختر به سن رشد برخلاف پیمانی که با موبد بسته بود، او را به برادرش ویرو می‌دهد، موبد شاه که مردی پیر است از این پیمان‌شکنی ناراحت می‌شود و در همان شب عروسی دختر را می‌رباید. ویس پس از این واقعه با خود پیمان می‌بندد که تن خود را هرگز تسلیم موبد نکند و در این راه دایه نیز او را یاری می‌رساند. پس از آن میان ویس و رامین برادر موبد که از کودکی باهم آشنایی داشته‌اند پیوند مهر برقرار می‌شود. ادامه‌ی داستان شرح ملاقات‌های پنهانی ویس و رامین و خیانت‌های آن دو به موبد و بی‌وفایی رامین به ویس است، تا سرانجام پس از مرگ موبد ویس و رامین رسماً به ازدواج یکدیگر درمی‌آیند.

اجتماعی که این داستان در آن پدید آمده است، یک اجتماع آزاد و بی‌بند و بار اشرافی است که در آن به ویژه زنان به آزادی نسبتاً بزرگی دست یافته بودند، که خواه ناخواه راه را برای معاشرت آن‌ها با مردان باز می‌کرد و یک چنین روابطی همیشه در چارچوب قوانین شرعی و اخلاق رسمی باقی نمی‌ماند و بسیار پیش می‌آمد که زنان - حتی زنان شوهردار - آشکار و پنهان با مردان بیگانه رابطه‌ی عشقی برقرار می‌کردند. نمونه‌ی این روابط آزاد را نه تنها میان ویس و رامین بلکه میان زنان دیگر چون شهر و گل نیز می‌بینیم، چنان‌که یک جا دایه به ویس می‌گوید:

زنان مهتران و نامداران	بزرگان جهان و کامگاران
همه با شوهرند و با دل شاد	جوانانی چو سرو و مرد و شمشاد
اگرچه شوی نامبردار دارند	نهانی دیگری را یار دارند

گهی دارند شوی نغز در بر
به کام خویش و گاهی یار دلبر
(گرگانی، ۱۳۷۷: ۱۴۷)

عشق در ویس و رامین همه جا برخاسته از خواهش تن و زیبایی جسم است. عشق موبد به شهر، عشق موبد به ویس، عشق رامین به ویس و عشق رامین به گل همگی کاملاً جسمانی و از طریق نیم‌نگاهی به زیبایی‌های ظاهری معشوق بر عاشق عارض شده است. در این منظومه عشق همه جا با خوش‌باشی و شادمانی همراه است و با زندگی پیوند خورده است نه با مرگ. «موضوع خواهری عشق و مرگ باعث شده است که در افسانه‌ی سلتی عنصر روان بر عنصر تن چیره باشد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۴۶: ۸۸).

عشقی که در داستان ویس و رامین با آن روبرو هستیم، عشق آشفته و پرتنش است که آن هم نشأت گرفته از باورهای زردشتیان درباره‌ی زنان است، زردشتیان پسر را بیش از دختر ارج می‌نهادند و دختر هیچ گونه حق انتخاب در زمینه‌ی ازدواج نداشته و فخرالدین اسعد گرگانی، برگرداننده‌ی این منظومه از پهلوی به پارسی، از آن‌جا که کاملاً به متن اصلی داستان پایند بوده است، آن باورهای کهن را در منظومه منعکس کرده است (دهقانی، ۱۳۸۷: ۸۱).

خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی

اوج داستانهای عاشقانه را می‌توان در آثار نظامی چون لیلی و مجنون و خسرو شیرین دید. مهارت نظامی در سرودن مثنوی باعث شد شاعران بعدی در تمام دوره‌های ادبی زبان فارسی از او تقلید کنند. نظامی در شیفتگی مجنون به لیلی گفته است:

مجنون چو شنید پند خویشان
از تلخی پند شد پریشان
زد دست و درید پیرهن را
کاین مرده چه می‌کند کفن را
چون وامق از آرزوی عذرا
گه کوه گرفت و گاه صحرا

(نظامی، ۱۳۷۹: ۸۴)

چارچوب اصلی داستان خسرو و شیرین چنین است که خسرو، شاهزاده‌ی ایران و شیرین، برادرزاده‌ی بانوی ارمن، به راهنمایی و چاره‌جویی شاپور، ندیم خسرو به جست‌وجوی یکدیگر برمی‌آیند و بعد از یک سلسله قهر و آشتی، سرانجام به هم می‌رسند. نه دلربایی‌های مریم و شکر، خسرو را از عشق شیرین باز می‌دارد و نه درد و نیاز فرهاد کوهکن، شیرین را که دلش به مهر خسرو بسته است، به دام و سوسه می‌اندازد. پایان غم‌انگیز سرنوشت دو دل‌داده، سوزی و دردی دارد که قصه‌ی عشق بزرگان را چاشنی عشق واقعی (عشق شوریدگان و نامرادان) می‌دهد: خسرو شب هنگام در کنار شیرین به دست فرزندی (شیرویه) که در دل خویش رقیب او نیز هست، کشته می‌شود. در میان امواج خون خود به سختی جان می‌دهد و از بس دلش در بند آسایش معشوق است، او را از خواب خوش بیدار نمی‌کند. شیرین هم روز بعد دل شیرویه را به وعده‌ی وصل خوش می‌دارد، وقتی به دخمه‌ی خسرو می‌رود با وفاداری شگفت‌انگیزی پهلوی خویش را می‌درد و آرام در کنار خسرو جان می‌دهد. بدین گونه پایان داستان، از حیث قوت و تأثیر با همه‌ی داستان که خود پر از شور و لطف و زیبایی است برابری می‌کند و شور و هیجان آن به نهایت می‌رسد (زرین‌کوب، ۱۳۷۳: ۱۹۶-۱۹۷).

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی نظامی، حجب و حیا، همچنین عفت کلام و قلمی است که به خوبی در آثار او نمایان است، در اغلب ماجراهای مثنوی‌هایش دارای شرم و آزر می‌است که هیچ‌گاه اختیار قلم را از دست نمی‌دهد و تا پایان داستان ثبات شخصیت خود را حفظ می‌کند.

حفظ عفت و پاکدامنی مهم‌ترین نکته‌ای است که در سرتاسر داستان خسرو و شیرین به آن توجه شده است. نظامی تنها به عشق حلال که از راه مشروع و با رعایت آداب و رسوم جامعه به وصال منتهی شود، اعتقاد دارد. سراسر داستان بر اساس همین وفاداری و عشق پاک بنا نهاده شده است. شیرین که با عمه پیمان پاکدامنی بسته است در برابر خواهش کامجویی محبوب و خواهش نفس خود مقاومت می‌کند. زیرا به ارزش‌های والاتری دل سپرده است:

به هفت اورنگ خورشید خورد سوگند
که گر خون گریم از عشق جمالش
به روشن‌نامه‌ی گیتی خداوند
نخواهم شد مگر جفت حلالش
(نظامی، ۱۳۸۶: ۱۲۱)

تلقی نظامی از عشق با آموزه‌های عرفانی هم‌خوانی دارد. از نظر نظامی عشق موجب حیات دوباره و کمال می‌گردد که لب کلام عرفا در این زمینه است:

چو من بی‌عشق خود را جان ندیدم
دلی بفروختم جانی خریدم
مرا بی‌عشق دل خود مهربان بود
چو عشق آمد فسرده چون توان بود
(همان: ۳۵)

از نظر او عشق پاک و خالصانه به مثابه‌ی اساس و بنیاد هستی است:

فلک جز عشق محرابی ندارد
کسی کز عشق خالی شد فسرده است
جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
گرش صدجان بود بی‌عشق مرده است
(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۳)

اولین گام عاشق در سیر و سلوک خودشکنی و نفی خودی خود است. شیرین در راه عشق، خود را فراموش می‌کند. عشق او عشقی پاک و به دور از شایبه‌ی خودخواهی است:

کسی کافگند خود را بر سر آمد
خود افگن با همه عالم برآمد
(همان: ۱۵۱)

نظیر همین ماجرا برای عاشقان دیگر نیز رخ داده است. فرهاد، شیفته‌ی شیرین نیز در راه عشق به همین‌گونه خودی خود را فراموش می‌کند:

گرفته عشق شیرینش در آغوش
شده پیوند فرهادش فراموش
(همان: ۲۲۴)

اگر شیرین خام‌اندیش و خوش‌گذران، باگذر مراحل و سیر احوال و مقامات به ولایت رسیده و به معلم عشق راستین مبدل شده است، به همت نگاه و تربیت عرفانی نظامی است که چنین شخصیتی را با تراوش قلمش آفریده است. نظامی شیرینی را می‌پرورد که عشق، وی را از دخترکی کم‌تجربه به بانویی عارف و فهمیده اعتلا می‌بخشد که به تربیت خسرو می‌پردازد و او را آماده‌ی گذر از عشق مجازی و کسب درجات عشق می‌کند و سرانجام بر بالین او فنا اختیار می‌کند و با مرگ اختیاری آرام می‌گیرد و جان می‌سپارد.

داستان لیلی و مجنون، سرگذشت عشقی است پر از درد و حرمان که دو قبیله‌ی دشمن را با مسأله‌ای دشوار روبرو می‌کند. عشقی که بین کودکی به نام قیس (قیس بنی عامر) با لیلی دخترک همسال او در مکتب آغاز می‌شود و غیرت و تعصب عربی در سر راه این عشق پرشور معصوم مانع‌ها پدید می‌آورد. لیلی به خانه‌ای شوهری نادلخواه به نام ابن سلام می‌رود و قیس که از مداخله‌ی پدر و از وساطت نوفل، بهره‌ای نمی‌یابد، مجنون واقعی می‌شود. سر به بیابان می‌گذارد و با جانوران صحرا، انس می‌گیرد. نه خبر وفات پدر و مادر که دور از او در غم او می‌میرند او را از این شیدایی باز می‌دارد و نه برگ ابن سلام او را به وصال و کام می‌رساند. در این میان لیلی نیز به ناکام می‌میرد و مجنون هم وقتی بر سر تربت او می‌رود، ای دوست می‌گوید و جان به دوست می‌دهد.

مجنون که از عشق بی‌قرار بود و در صحرا با وحشیان انس گرفته بود و از شوریدگی، خور و خواب و آرامش نداشت، با عزمی راسخ و عشقی و حقیقی تا پای جان می‌ایستد. حبّ عذری او دربند رازداری و پرده‌پوشی نیست. دیوانه‌ایست که قید نام و ننگ ندارد و پرده‌داری لازمه‌ی ذهنیت اوست. گفتنی است که عشق لیلی هرچند جلوه‌ی دیگری از حبّ عذری و روی دیگر سکه است که نام مجنون بر آن روی آن است، لیکن باز حسابگری‌های زنانه و

مصلحت‌بینی‌هایی که آداب و رسوم مرده‌ریگ اجدادی را در حیات بادیه و حتی در جامعه‌ی شهری بر جنس زن تحمیل می‌کند، گهگاه خلوص و سادگی عشق وی را مشوب می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۲۷). در واقع داستان لیلی و مجنون ماجرای عشقی ناکام و آمیخته با عفت و حفاظ است که تمام آن در محنت و فراق و درد و جدایی و پریشانی می‌گذرد و سرانجام هم با مرگ و اندوه پایان می‌پذیرد.

به هر حال این داستان، داستانی پرسوز و درد است که اگر قهرمان آن مجنون بنی‌عامر، نیز چنان‌که بعضی گفته‌اند، هرگز در این جهان نزیسته باشد، باری وجود او آفریده‌ی نظامی هم نیست و دست کم نام او و شعر منسوب به او سه چهارم قرن پیش از داستان‌سرای گنجه هم وجود داشته است (همان: ۱۹۷).

عشق در داستان لیلی و مجنون وارد مرحله‌ی بالاتری می‌شود. در این داستان، مجنون خود را فراموش می‌کند و حتی نامش را نیز از یاد می‌برد:

آن کو خود را کند فراموش / یاد دگران کجا کند گوش

(نظامی، ۱۳۸۷: ۱۵۱)

در خود غلطم که من چه نامم / معشوقم و عاشقم کدامم

(همان: ۱۵۷)

اصولاً شرط عشق ورزیدن همین است. «عاشق گرمرو همگی دل به معشوق دارد و باشد که از دل مشغولی که به وی دارد نام وی فراموش کند و چون چنین مستغرق شود خود را و هرچه هست جز حق تعالی فراموش کند، به اول راه تصوف رسد و این حالت را صوفیان فنا گویند و نیستی گویند» (غزالی، ۱۳۷۱: ۲۵۵). خواجه عبدالله انصاری این مرحله را به جنون تعبیر می‌کند «جنون بی‌آگاهی مرد از اوست به آگاهی از دوست. گراز خود بریده باشد به دوست رسیده باشد. نه به خود آگاه بود نه به دوست راه بود» (انصاری، ۱۳۷۲: ۳۵۰).

نظامی سرانجام عشق لیلی و مجنون را این‌گونه توصیف می‌کند که همه‌ی خویشان و بزرگان و پاکان جمع می‌شوند و پهلوگه دخمه‌ی لیلی را می‌گشایند و مجنون را در کنار لیلی به خاک می‌سپارند و آن دو در آن جهان به وصال هم می‌رسند:

خفتند به ناز تا قیامت / برخاست ز راهشان ملامت

بودند در این جهان به یک عهد / خفتند در آن جهان به یک مهد

(نظامی، ۱۳۷۹: ۲۶۸)

نظامی موضوع وصال لیلی و مجنون را در «خواب دیدن زید لیلی و مجنون را» این‌گونه بیان می‌کند:

کاین یار دوگانه یگانه / هستنند رفیق جاودانه

آن شاه جهان به راست بازی / این ماه بتان به دلنوازی

لیلی شد لیلی آن‌که ماه است / مجنون لقب آمد آن‌که شاه است

آسایش آن جهان ندیده / این جا به مراد دل رسیده

(همان: ۲۷۰)

اگرچه این رسم عرب به عنوان مانع وصال قلمداد شده است اما تحولی که عشق در وجود لیلی و مجنون پدید آورده، در تحقق نیافتن وصال جسمانی، قابل تأمل است. عشق دو انسان که در کودکی و از مکتب‌خانه شروع شده به چنان مرحله‌ای می‌رسد که در پایان کار لیلی، مجنون را نور می‌بیند:

نزدیک من آرش از ره دور / چندان که نظر کنم در آن نور

(همان: ۲۰۰)

آنچ آن من است از تو نور است / دورم من از آنچه از تو دور است

(همان: ۲۰۵)

و مجنون نیز لیلی را در درون جان خود می‌جوید:

خلق از پی لعل می‌کند کان
مجنون ز پی تو می‌کند جان
(نظامی، ۱۳۷۹: ۲۰۶)

اگر عاشق و معشوق از وصال بهره‌مند گردند نیروی عشق در وجودشان کاستی می‌گیرد و رو به خاموشی می‌گذارد برای آن‌که: «هرچه معشوق دورتر باشد، عشقشان شیرین‌تر می‌شود و درد اشتیاقشان فزونی می‌گیرد و اگر این حالت به درازا کشد، درونشان آتش می‌گیرد، چندان‌که بیمار می‌شوند و مرگشان به زودی فرا می‌رسد» (حلبی، ۱۳۷۲: ۶). از جمله نشانه‌های متنی که ماهیت این عشق را برای ما آشکار می‌سازد، می‌توان به زمانی اشاره کرد که لیلی و مجنون به راهنمایی پیری در وعده‌گاه دیدار حاضر می‌شوند. راوی از زبان لیلی یکی از اصول عمده‌ی این عشق-ورزی را بیان می‌کند، این‌که لیلی ده قدم مانده به مجنون می‌ایستد و به پیر می‌گوید:

زین‌گونه که شمع می‌فروزم
زین بیش قدم زمان هلاک است
زان حرف که عیناک باشد
زین پیشترک روم بسوزم
در مذهب عشق عیناک است
آن به که جریده پاک باشد
(نظامی، ۱۳۷۹: ۲۰۲)

این ویژگی گاهی عشق را از دنیای واقعی انسان‌ها دور و به عشق عرفانی که یک سوی آن خداوند است، نزدیک می‌کند. گفت‌وگوی غیر مستقیم لیلی و مجنون نیز در این دیدار قابل توجه است، لیلی خودش از مجنون نمی‌خواهد که برای او غزل بخواند، این خواسته را به پیر می‌گوید:

درخواه کزان زبان چون قند
تشریف دهد به بیتکی چند
او خواند بیت و من کنم گوش
او آرد باده من کنم نوش
(همان: ۲۰۲)

در این دیدار دیالوگی مانند گفت‌وگوی خسرو و فرهاد که در خسرو و شیرین ترتیب داده شده، وجود ندارد فقط مجنون است که حرف‌های خودش را می‌زند و درد دل می‌کند، اشتیاقش را ابراز و خواسته‌هایش را بیان می‌کند. اگرچه لیلی با ضمیر تو مورد خطاب قرار می‌گیرد اما راوی در جریان گفت‌وگو، مجالی برای پاسخ دادن لیلی فراهم نکرده است.

حبّ عذری یا عشق منزّه زمینی، برترین و متعالی‌ترین گونه‌ی عشق مجازی و یا همان عشق میان دو جنس مخالف و صورت تکامل یافته‌ی عشق افلاطونی است. در این کمال‌گرایی، هیچ‌گونه تمتع جسمانی به چشم نمی‌خورد. ایجاد این عشق به منزله‌ی دفاعی از ماهیت زن و عشق‌ورزی به او تلقی می‌شد. این عشق پاک و منزّه پرورده می‌شود و تا واپسین لحظات مرگ، روح و جان دلباخته را می‌نوازد. عشق توأم با عفت، پیش از ولادت عشاق در نهاد آن‌ها سرشته شده و پس از مرگ نیز ادامه خواهد داشت، بنابراین دیدار و وصال عاشقان موكول به روز واپسین است (ستاری، ۱۳۶۶: ۳۹۸).

داستان لیلی و مجنون که عشقی عذری است، بنابر ظاهر روایت لیلی می‌میرد و مجنون به وصال جسمانی او نمی‌رسد، اما خواننده در طی خواندن داستان متوجه تحول مفهومی هدف می‌شود و می‌بیند که عشق، لیلی و مجنون را به مرحله‌ای از کمال رسانده که وصال در نظر آن‌ها دیگر به معنی وصال جسمانی نیست و حتی مجنون که با گفتن «ای دوست» بر مزار لیلی جان می‌سپارد، بعد از برهنه‌شدن جسمش از گوشت و پوست و زایل شدن آخرین نشانه‌های جسمانیت، در دخمه‌ی لیلی دفن می‌شود. برخی به خاک سپردن لیلی را در دخمه‌ی مجنون، به معنای تلاش داستان‌پردازان برای برخوداری آن‌ها از نعمت وصال در عالم جان دانسته‌اند (حکمت، ۱۳۲۰: ۱۲۲).

لیلی و مجنون در نتیجه‌ی این عشق به تحول و کمالی دست یافته‌اند که این کمال ناشی از همان شکست در وصال جسمانی است. از این رو می‌توان عشق آن‌ها را در شمار عشق‌های کامیاب قرار داد. کامیابی آن‌ها در این است که

هر دو در مدت عمر به یکدیگر وفادار ماندند، به هم دیگر عشق ورزیده‌اند و عشق آن‌ها همچنان پاک و بی‌آلایش مانده و تعالی‌بخش و جودشان شده است. دست یافتن به این تعالی می‌تواند کامیابی بزرگی باشد (درپر و یاحقی، ۱۳۸۹: ۸۶).

از نظر عرفا عشق مجازی تمرین رسیدن به عشق حقیقی است و سالک را برای پذیرش آن آماده می‌کند و اگر نباشد سالک باید با تحمل دشواری‌های زهد و سلوک به وصال معشوق حقیقی دست یابد (عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۲۸۴). و مقدمه‌ای است برای رسیدن به عشق حقیقی به شرطی که احساسات معنوی را برانگیزد و عاشق به کمال برسد در غیر اینصورت از نظر عرفان مذموم است.

عشق در خسرو و شیرین با عشق در لیلی و مجنون متفاوت است. در خسرو و شیرین به استثنای داستان فرعی عشق شیرین و فرهاد، عشق در زندگی زناشویی یعنی عشق مجازی مرد به زن و زن به مرد مطرح است، ولی در لیلی و مجنون اگرچه ظاهراً عاشق و معشوق در کار است ولی این دو وسیله‌ای هستند برای بیان عشق عرفانی. به عبارت دیگر عاشق و معشوق در خسرو و شیرین مانند ویس و رامین، در دنیای خاکی و زمینی سیر می‌کنند ولی در لیلی و مجنون در ورای دنیای محسوس (غلامرضایی، ۱۳۷۰: ۲۳۵). به‌طورکلی عشق در خسرو و شیرین زمینی و مجازی و در لیلی و مجنون در ورای دنیای محسوس است و عرفانی به نظر می‌رسد. در واقع عشق در لیلی و مجنون مقدمه‌ای است برای ورود به عشق حقیقی.

نظامی در داستان‌های عاشقانه خویش توانسته است برای انتقال آنچه در ضمیر داشته است، صورت ادبی و فرم لازم و متناسب را بیافریند و پیشگامی او در این زمینه شباهت دارد به کار بزرگ فردوسی در آفرینش زبان و تعبیر و فرم هنری برای داستان‌های حماسی. راز تأثیر مثنوی‌های بزمی نظامی در طول قرن‌ها در همین بیان هنری و گرم و شورانگیز است که آن سرگذشت‌ها و مضامین دلکش را در خود پرورانده و جاودانگی بخشیده است (یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۷۲).

نظامی در خسرو و شیرین و به خصوص در لیلی و مجنون، عشق و عفت را به سرحد کمال تعریف و توصیف و ترویج کرده و گویی از داستان ویس و رامین متأثر شده و خواسته تا کسر آن بزهکاری را با افسانه‌های عشق و عفت و پاکی جبران سازد. یکی از راه‌های ثابت کردن عشق پاک، فداکردن جان است، مرگ عاشق و معشوق با دیگر مرگ‌ها تفاوت دارد زیرا آن‌ها با آغوش باز مرگ را می‌پذیرند و خود به سراغ آن می‌روند، درواقع مرگ سبب اتحاد عاشق و معشوق می‌شود. بنابراین عشق‌های دنیوی در صورت سلامت به مثابه‌ی پلی است استوار که دوسویه‌های عشق را پس از تب و تاب‌ها به ساحل امید می‌رساند.

داستان وکیل صدر جهان و عاشق بخارایی از مثنوی

درون‌مایه‌ی داستان وکیل صدر جهان و عاشق بخارایی هجران و شوق وصال است. دوشخصیت اصلی این داستان عبارتند از وکیل، سمبل سالکی که به سبب گناه از قرب کوی دوست دورافتاده، اسیر عالم صورت می‌گردد و سپس با توبه‌ی عاشقانه و عشق خالصانه به جانب دوست باز می‌گردد و صدر جهان سمبل معشوق کل و وجود حضرت حق است. در این داستان سالک مشتاق از طریق مخالفت با هوای نفس و تبعیت از ارشادات اولیاءالله پس از سیر و سلوکی طولانی و جهد بسیار با لطف و عفو محبوب به معشوق کل می‌رسد.

داستان وکیل صدر جهان و عاشق بخارایی بسیار عمیق و عاشقانه است. دو طرف داریم صدر جهان و دوستدار او. آنقدر سخنان رد و بدل شده در این داستان زیبا و تأثیر گذار است که داستان را از کوبنده‌ترین داستان‌های مثنوی کرده و آنقدر پر حلاوت و حرارت است که نشان می‌دهد مولانا در تمام ابیات، حدیث خود را به زبان آن‌ها بیان می‌کند. این سخن تماشاگرانه نیست بلکه او، خود، بازیگر میدان بوده است. سخن مولانا از سر سوز دل است، انگار حالات درونی خود را در این داستان بیان کرده است. مولانا در ابیات اولیه به ماجرای بین این دو اشاره‌ای می‌کند و به سراغ فراق می‌رود. به نظر او تمام دردها و رنج‌ها و تلخی‌های هستی نتیجه‌ی فراق از مبدا هستی است.

خاک: شوره زار، آب: گندیده، باد: ناسالم و آتش: خاکستری بی‌فایده می‌شود. عقل هم از فراق از کار می‌افتد و دوزخ نیز به خاطر فراق از حق سوزان شد. در برابر همه‌ی این‌ها تنها چاره، پناه به خداوند است. مولانا در این داستان تصویر جالبی از آن نیستی و بی‌خودی که ناشی از عشق واقعی است و آن سالک خود را در میان نمی‌بیند و مرگ را هم مانع از طلب وصل نمی‌یابد، طرح می‌کند. هرچند نقطه‌ی بحران قصه و عقده‌گشایی آن از واقع‌بینی زندگی عادی روزانه دور به نظر می‌رسد، تصویر احوال نفسانی و تجارب عشقی که در آن هست عمق و دقت خاصی بر قصه می‌دهد (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۴۳۸). در این داستان سالک مشتاق از طریق مخالفت با هوای نفس و تبعیت از ارشادات اولیاءالله پس از سیر و سلوکی طولانی و جهدی واسع با لطف و عفو محبوب واصل شده به محبوب کل می‌رسد.

به‌طورکلی کلام مولوی درمورد بیان صفات و حالات عشق شور دیگری می‌یابد و غوغای دیگری برمی‌انگیزد درواقع لایدرک و لایوصف است و چه شگفت کاری است وصف آن شور و شوق و هیجان را کردن و آن بحر بی‌پایان را در کوزه‌ای جای دادن (شجیعی، ۱۳۵۵: ۶۹۴).

عارفان نه تنها با مرگ اختیاری گامی در سیر تکاملی به پیش برمی‌دارند و به مقام قرب و امن الهی نزدیک‌تر می‌شوند، بلکه توقف در زندگی مادی را که مانعی برای رسیدن به بقای دایمی است مرگ و نیست و رهایی از زندگی دنیوی را کلید دست‌یابی به پایداری و حیات جاودانه می‌دانند، پس نه تنها از آن نمی‌گریزند بلکه دائماً در آرزوی رسیدن به آن هستند و برای برآورده شدن این آرزو با تمام توان می‌کوشند. کسی که به چنین مرگی رسیده از ارزش و الوامرتبگی آن آگاه است و برخورد می‌بالد و از این‌که توسط شاه حقیقت کشته شده سر از پای نمی‌شناسد (مرادی، ۱۳۸۹: ۱۱).

زننده کن یا سر ببر ما را چو میش
به که شاه زندگان جای دگر
بی تو شیرین می‌نینم عیش خویش
(مولوی، ۱۳۶۰: ۲۷۶)

گویا پریدش از تن مرغ جان
سرد شد از فرق جان تا ناخنش
نه بنجنید و نه به آمد در خطاب
پس فرود آمد ز مرکب سوی او
چونک معشوق آمد آن عاشق برفت
(مولوی، ۱۳۶۰: ۳۰۲)

گویم افکندم به پشت جان خویش
کشته و مرده به پشت ای قمر
آزمودم من هزاران بار بیش

چون بدید او چهره‌ی صدر جهان
همچو چوب خشک افتاد آن تنش
هرچه کردند از بخور و از گلاب
شاه چون دید آن مزعفر روی او
گفت عاشق دوست می‌جوید به تفت

عشق مولوی بی‌هیچ تردید عشقی است الهی و قدسی و معشوق او همان معشوق ازلی است که دل همه عالم خرم از اوست (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۵۱۵).

نتیجه

عشق یکی از مباحث مهمی است که در آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان مورد توجه قرار گرفته است، ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی یکی از نخستین منظومه‌های عاشقانه است که عشق در آن، همه جا برخاسته از خواهش تن و زیبایی جسم است، در این منظومه عشق جنبه‌ای کاملاً جسمانی دارد و از طریق نیم‌نگاهی به زیبایی‌های ظاهری معشوق، بر عاشق عارض شده است. اما نظامی تنها به عشق حلال که از راه مشروع و با رعایت آداب و رسوم جامعه به وصال منتهی شود، اعتقاد دارد. حفظ عفت و پاکدامنی مهم‌ترین نکته‌ای است که در سرتاسر داستان خسرو و شیرین به آن توجه شده است. سراسر داستان بر اساس همین وفاداری و عشق پاک بنا نهاده شده است. این عشق در لیلی و مجنون وارد مرحله‌ی بالاتری می‌شود، درواقع داستان لیلی و مجنون ماجرای عشقی ناکام و آمیخته

با عفت و حفاظ است که تمام آن در محنت و فراق و درد و جدایی و پریشانی می‌گذرد و سرانجام هم با مرگ و اندوه پایان می‌پذیرد. بنابر ظاهر روایت لیلی می‌میرد و مجنون به وصال جسمانی او نمی‌رسد، اما خواننده در طی خواندن داستان متوجه تحول مفهومی هدف می‌شود و می‌بیند که عشق، لیلی و مجنون را به مرحله‌ای از کمال رسانده که وصال در نظر آن‌ها دیگر به معنی وصال جسمانی نیست و حتی مجنون که با گفتن «ای دوست» بر مزار لیلی جان می‌سپارد، بعد از برهنه‌شدن جسمش از گوشت و پوست و زایل شدن آخرین نشانه‌های جسمانیت، در دخمه‌ی لیلی دفن می‌شود. به‌طورکلی عشق در خسرو و شیرین زمینی و مجازی و در لیلی و مجنون در ورای دنیای محسوس است و عرفانی به نظر می‌رسد. در واقع عشق در لیلی و مجنون مقدمه‌ای است برای ورود به عشق حقیقی. مرگ عاشق و معشوق با دیگر مرگ‌ها تفاوت دارد زیرا آن‌ها با آغوش باز مرگ را می‌پذیرند و خود به سراغ آن می‌روند، در واقع مرگ سبب اتحاد عاشق و معشوق می‌شود. بنابراین عشق‌های دنیوی در صورت سلامت به مثابه‌ی پلی است استوار که دوسویه‌های عشق را پس از تب و تاب‌ها به ساحل امید می‌رساند. در این نوع عشق که عشق عذری نام دارد، آنان خود را تسلیم عشق می‌کنند چراکه آن را اراده‌ی خداوند می‌دانند و به امید پاداش رنج‌های آن را با دل و جان می‌پذیرند و خود را جهادگرانی قهرمان می‌بینند و این جهاد را با چیزی عوض نمی‌کنند. مولانا در تک‌تک ابیات مثنوی و به خصوص در داستان وکیل صدر جهان... توجه ویژه‌ای به این مسأله دارد وی در این داستان، تصویر جالبی از آن نیستی و بی‌خودی که ناشی از عشق واقعی است و سالک خود را در میان نمی‌بیند و مرگ را هم مانع از طلب وصل نمی‌یابد، طرح می‌کند. در این داستان سالک مشتاق از طریق مخالفت با هوای نفس و تبعیت از ارشادات اولیاءالله پس از سیر و سلوکی طولانی و جهدی واسع با لطف و عفو محبوب به وصال می‌رسد. عشق مولوی بی‌هیچ تردید عشقی است الهی و قدسی و معشوق او همان معشوق ازلی است.

منابع

- قرآن کریم.
- احمدنژاد، کامل؛ تحلیل آثار نظامی گنجوی؛ تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ جام جهان‌بین؛ تهران: کتاب‌خانه ایرانمهر، ۱۳۴۶.
- حلبی، محمدبن سلیمان؛ حدیث عشق در شرق؛ ترجمه‌ی جواد حدیدی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- حکمت، علی‌اصغر؛ رومثو و ژولیت، مقایسه با لیلی و مجنون نظامی گنجوی؛ تهران: بروخیم، ۱۳۲۰.
- درپر، مریم و محمدجعفر یاحقی؛ «تحلیل روابط شخصیت‌ها در منظومه‌ی لیلی و مجنون نظامی»؛ بوستان ادب، دوره ۲. ش ۳، ۱۳۸۹؛ صص ۶۵-۸۹.
- دهقانی، محمد؛ وسوسه‌ی عاشقانه: بررسی تحول مفهوم عشق در فرهنگ و ادبیات ایران؛ تهران: انتشارات جوانه رشد، ۱۳۸۷.
- زرین کوب، عبدالحسین؛ پیر گنجی در جستجوی ناکجا آباد؛ چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۴.
- -----؛ با کاروان حله؛ چاپ هشتم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۳.
- -----؛ بحر در کوزه؛ چاپ چهارم، تهران: سخن، ۱۳۷۲.
- -----؛ سر نی؛ ج ۲، چاپ دهم. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۳.
- ستاری، جلال؛ حالات عشق مجنون؛ تهران: توس، ۱۳۶۶.
- شجیعی، پوران؛ «تجلی عشق در اشعار مولوی»؛ یغما؛ ش ۱۱، ۱۳۵۵، صص ۶۹۲-۶۹۷.
- عین‌القضات، ابوالمعالی عبدالله؛ تمهیدات؛ تصحیح عقیف عسیران، چاپ سوم، تهران: کتاب‌خانه‌ی منوچهری، ۱۳۷۰.
- غزالی، احمد؛ سوانح‌العشاق؛ تصحیح هلموت ریتر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.

- غلامرضایی، محمد؛ داستان‌های غنایی منظوم از آغاز شعر فارسی دری تا ابتدای قرن هفتم؛ تهران: انتشارات فردابه، 1370.
- غنی، قاسم؛ تاریخ تصوف در اسلام (شرح افکار و احوال حافظ)؛ ج ۱، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- غنیمی هلال، محمد؛ «عشق عذری و عشق صوفیانه»؛ کتاب ماه ادبیات، ترجمه‌ی امیر مؤمنی هزاوه، ش ۷۸، ۱۳۹۲، صص ۱۸-۲۶.
- گرگانی، اسعد؛ ویس و رامین؛ تصحیح محمد روشن، تهران: انتشارات صدرای معاصر، ۱۳۷۷.
- مدی، ارژنگ؛ عشق در ادب فارسی از آغاز تا قرن ششم؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- مرادی، فرشاد؛ «مرگ بی مرگی»؛ آموزش رشد زبان و ادب فارسی، ش ۳، ۱۳۸۹، صص ۹-۱۳.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی؛ مثنوی معنوی؛ تصحیح رینولد نیکلسون، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰.
- نظامی گنجوی، ابومحمد الیاس بن یوسف؛ خسرو و شیرین؛ به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳۸۶.
- -----؛ لیلی و مجنون؛ تصحیح وحید دستگردی، تهران: سوره مهر، ۱۳۷۹.
- یوسفی، غلامحسین؛ چشمه‌ی روشن؛ چاپ یازدهم، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۸۶.

